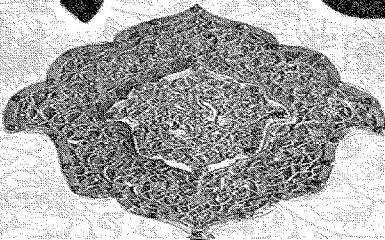




تاریخ و رجال





۱۲

خفتگان در بقیع

■ علی اکبر نوایی

در ادامه مطالب پیشین، که در شماره ۷۷ فصلنامه آوردیم و یازدهمین بخش از مباحث «خفتگان در بقیع» بود، به شرح حال پاکانی از دودمان پیامبر ﷺ و منسوبان آن حضرت پرداختیم. اکنون در این بخش (که دوازدهمین آن است) به سرگذشت اشخاصی دیگر از بنی هاشم و یا وابستگان به خاندان رسالت - که در خاک مطهر بقیع غنوده‌اند و تاریخی مملو از حماسه و حادثه‌های شکوه آفرین دارند - می‌پردازیم.

خفتگان در بقیع (۱۲)

میقات

شماره ۷۸، زمستان ۱۳۹۰

۹۲

۵. محمد حنفیه

محمد حنفیه، از فرزندان برومند، دلاور و وارسته امیر مؤمنان، علی علیه السلام است و میراث دلیری و شجاعت را از پدر دارد. او در جنگ‌های جمل و صفین، پرچمداری علی علیه السلام را بر عهده داشت و مورد علاقه آن حضرت و خاندان نبوت بود. مادرش «خوله» دختر ایاس ابن جعفر است و نسبش به بکر بن وائل می‌رسد. او در فضل و کمال شهرتی داشته و زنی بلیغه و صاحب نطق گویا بوده است.

ابن ابی الحدید نوشته است:

«گروهی را عقیده بر این است که در زمان ابوبکر، در مأموریتی که خالد بن ولید با جمعی برای سرکوب اهل رده رفتند، او را اسیر کرده و به مدینه آوردند و ابوبکر وی را به علی علیه السلام داد؛ یعنی در تقسیم سهم، به آن حضرت رسید.»^۱

گروه دیگری مانند ابوالحسن علی بن محمد بن سیف مدائنی گفته‌اند:

«وی از جمله زنان اسیری است که زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسارت در آمد و اسارتش زمانی اتفاق افتاد که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برای سرکوب بنی‌زیبه، که مرتد شده بودند، فرستاد. علی علیه السلام خوله را - که از بنوحنفیه بوده و بنی‌زیبه در غارتی که از بنی حنفیه داشتند، او را به اسارت نزد خود برده بودند - یافت و به مدینه آورد و هنگام تقسیم غنایم، آن زن در سهم علی علیه السلام قرار گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: اگر این زن برای تو پسری آورد، نام و کنیه مرا بر او بگذار و آن زن پس از رحلت فاطمه زهرا علیها السلام پسری به دنیا آورد و علی علیه السلام نام او را محمد نهاد و کنیه‌اش را ابوالقاسم.»^۲

قطب‌الدین راوندی و جابر بن عبدالله انصاری نقل دیگری دارند که تقریباً این نقل باید وثاقت بیشتری داشته باشد. روایت را حرّ عاملی در اثبات الهدای خویش اینگونه آورده است:

«وقتی آن زن را به مدینه آوردند، طلحه و خالد قصد داشتند او را در سهم خود قرار

دهند، لیکن خوله نپذیرفت و گفت: کسی می‌تواند مالک من شود که از حال ولادت، گفتار مادرم و خاطراتم آگاهی داشته باشد و خبر دهد. پس از گفت‌وگویی که در این باره انجام شد، امیر مؤمنان، علی علیه السلام در مجلس ابوبکر حضور یافت و از آنچه آن زن خواسته بود، خبر داد. بدین ترتیب، خوله را در سهم آن حضرت قرار دادند و امیر مؤمنان آن زن را به اسماء بنت عمیس سپرد و سفارش او را کرد که از وی به خوبی نگهداری کند و خوله، همچنان نزد اسماء بنت عمیس بود، تا وقتی که برادرش به مدینه آمد و علی علیه السلام او را به عقد خویش در آورد و مهریه‌ای برای او معین کرد و به عنوان زنی آزاده، او را به همسری خویش برگزید.^۳

جایگاه معنوی و عظمت محمد حنفیه

همانگونه که اشاره شد، محمد حنفیه از مردان بزرگ روزگار خویش و سرآمد و در علم، زهد، شجاعت و عبادت و پارسایی بود. او نزد پدر و دو برادر خود، امام مجتبی و حسین بن علی علیهما السلام محبوبیتی ویژه داشت و در محبت نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ امری را فروگذار نکرد.

آن دو امام همام نیز نسبت به وی نهایت علاقه و محبت را ابراز می‌کردند و در تصمیمات و اقدامات، به نظرات او بها داده، و احترام می‌نهادند.

در بزرگی و جایگاه معنوی محمد حنفیه همین بس که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ولادت او را از خوله به علی علیه السلام بشارت داد و سفارش کرد که نامش را محمد و کنیه‌اش را ابوالقاسم بگذارد.

مامقانی و علامه شوشتری، این روایت را از قول حضرت رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «إِنَّ الْمَحَامِدَةَ تَأْتِي أَنْ يُعْصَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -». محمدها خودداری کردند از این که خدای متعال معصیت و نافرمانی شود.

راوی می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: محمدها چه کسانی هستند؟ فرمود: «محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابو حذیفه، محمد حنفیه».

محمد بن جعفر، محمد بن ابی طالب است که به او محمد بن طیار هم می گفته اند. محمد بن ابو حذیفه، محمد بن عتبۀ بن ربیعہ، دایی زاده معاویه است که پدرش از سران شرک بود و در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شد. محمد بن ابی بکر و محمد بن حنفیه هم که معلوم اند.

از امام مجتبیٰ علیه السلام نقل شده که هنگام شهادتشان به قنبر فرمودند: برادرم محمد بن حنفیه را نزد من حاضر کن و چون حاضر شد، به او سخنانی فرمود که از آن جمله است: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ... وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا...»^۶، «بر تو از حسد بیمناکم ... خداوند شیطان را بر تو مسلط نفرمود...»

و در ادامه فرمود:

«يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ فِيكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاكَ عليه السلام يَقُولُ يَوْمَ الْبُصْرَةِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرِنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَلْيَبِرْ مُحَمَّدًا وَوَلَدِي»^۶.

«ای محمد بن علی، آیا خبر دهم به تو از آنچه پدرت درباره ات گفته است؟ گفت: آری. فرمود: شنیدم که در روز بصره فرمودند: هر کس دوست دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، به محمد، فرزند من نیکی نماید.»

ادامه گفت و گوی محمد حنفیه با امام مجتبیٰ بسیار جالب و نشانگر عظمت روحی و معنوی محمد حنفیه است. او به امام مجتبیٰ علیه السلام چنین می گوید:

«... أَنْتَ إِمَامِي وَ سَيِّدِي وَ أَنْتَ وَ سَيِّلَتِي ... الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَ أَنْتَقَلْنَا جِلْمًا وَ أَقْرَبُنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَحِمًا كَانَ إِمَامًا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَ قَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَحَدًا خَيْرٌ مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا صلوات الله عليه فَلَمَّا اخْتَارَ مُحَمَّدًا وَ اخْتَارَ مُحَمَّدٌ عَلِيًّا إِمَامًا وَ اخْتَارَكَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ وَ اخْتَرْتَ الْحُسَيْنَ بَعْدَكَ سَلَّمْنَا وَ



رَضِينَا...»^۷

«... تو برای من، امام و وسیله راه حقیقی، اما بعد از تو، حسین علیه السلام داناترین ما و سنگین ترین وزنه حلمی است. و نزدیک ترین فرد از حیث خویشاوندی به پیامبر صلی الله علیه و آله است. او قبل از آفرینش فقیه بوده، وحی را پیش از نطق و تکلم قرائت کرده و اگر خدا در میان خلق فرد بهتری را داشت، محمد صلی الله علیه و آله را بر نمی گزید و اگر محمد صلی الله علیه و آله فردی بهتر از علی را می شناخت او را انتخاب نمی کرد و اگر علی علیه السلام فردی بهتر از تو را می شناخت، او را برمی گزید و حال که شما حسین علیه السلام را بعد از خود برگزیده اید، ما تسلیم امر شمایم و راضی به این امر گران هستیم.»

البته این کلمات را محمد حنفیه بعد از توصیه امام مجتبی علیه السلام به امامت امام حسین علیه السلام برای دوران بعد از خود، بیان و ایراد کرده است که این امر نشان دهنده تسلیم وی به امامت حسین بن علی علیه السلام بوده است.

روایتی دیگر وجود دارد که علی علیه السلام پس از وصیت های خویش به امام مجتبی و امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه چنین فرمودند:

«هَلْ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَخَوَيْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِمِثْلِهِ وَ أَوْصِيكَ بِتَوْقِيرِ أَخَوَيْكَ لِعَظِيمِ حَقِّهِمَا عَلَيْكَ، فَلَا تُؤْتِقُ أَمْرًا دُونَهُمَا، ثُمَّ قَالَ:

أَوْ صِيكُمَا بِهِ فَإِنَّهُ شَقِيكُمَا وَابْنُ أَبِيكُمَا وَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُحِبُّهُ...»^۸
 «ای محمد)، آیا به حافظه خود سپردی آنچه را که دو برادرت را بدان‌ها توصیه کردم؟ گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: پس بدان که من تو را نیز به همان‌ها وصیت می‌کنم و نیز سفارشم این است که احترام برادرانت را ننگه‌داری؛ زیرا حق آن دو، بر تو بزرگ است. پس کاری را بدون نظر آن‌ها انجام نده. آن‌گاه به حسن و حسین علیهما السلام نیز فرمود: شما را به برادران محمد حنفیه سفارش می‌کنم؛ زیرا که وی برادر شما و پسر شما است و به خوبی دانسته‌اید که پدرتان او را پیوسته دوست می‌داشت.»

مجموعه این موارد و موارد فراوان دیگر که مشابه این کلمات است، بیانگر آن است که وی در نظر معصومین علیهم السلام دارای موقعیت و جایگاه ممتازی بوده است.

چرا محمد حنفیه در کربلا حضور نداشت؟

از ابهامات مهم درباره زندگی محمد حنفیه، حضور نیافتن او در کربلا و یاری نرساندن به امام حسین علیه السلام است. در این زمینه، با توجه به شخصیت والای محمد حنفیه، هرگز نمی‌توان اعتقاد داشت که او در اندیشه مخالفت با امام حسین علیه السلام بوده و یا قصد همراهی با آن حضرت را نداشته است. اسناد و نقل‌های تاریخی گواه آن است که وی به شدت دلبسته امام خود، حسین علیه السلام بوده و مسلم است که در صورت وجود امر و آگاهی کامل از عاقبت حرکت امام حسین علیه السلام با آن حضرت، همراه و همگام می‌شد که در این قسمت به احتمالات چندی که بزرگانی نظیر علامه حلی و علامه مامقانی و دیگران داده‌اند، اشاره می‌کنیم:

* مرحوم علامه حلی می‌نویسد: «جناب محمد حنفیه در آن ایام به سختی مریض بوده است.»^۹

* علامه همچنین نوشته است: «محمد حنفیه به سختی مریض بوده.»^{۱۰}

* عقیده دیگر این است که، «حضور محمد حنفیه در کربلا نیاز و ضروری نبوده؛ زیرا به حد کافی از جوانان هاشمی و طالبی حسین بن علی علیه السلام همراهی کردند و مانند ایشان در مدینه و حجاز لازم بوده؛ چنان که امام حسین علیه السلام در مدینه به وی وصیت کرد که

در مدینه بماند و رفت و آمد امویان را زیر نظر بگیرد و به او گزارش کند.^{۱۱}

* این اشکال، در واقعهٔ طف، تنها متوجه محمد حنفیه نیست، بلکه دامن بسیاری از بزرگان؛ مانند ابن عباس، عمر الاطرف، عبدالله بن جعفر، جابر بن عبدالله انصاری و... را نیز می‌گیرد.

* مرحوم علامه مامقانی در حالات محمد حنفیه پاسخی کلی را به این مسأله داده است. وی در تنقیح المقال، این گونه نوشته است:

«و الحسين عليه السلام حين حركته من الحجاز و إن كان يدري هو أنه يستشهد بالعراق إلا أنه في ظاهر الحال لم يكن ليمضي إلى الحرب حتى يجب على كل مكلف متابعتة و إنما كان يمضي للإمامة بمقتضى طلب أهل الكوفة فالتخلف عنه غير مؤاخذ بشيء و إنما يؤاخذ لترك نصرته من حضر الطف أو كان بالقرب منه على وجه يمكنه الوصول إليه و نصرته و مع ذلك لم يفعل و قصر في نصرته فالتخلفون بالحجاز لم يكونوا مكلفين بالحركة معه حتى يوجب تخلفهم الفسق و لذا أن جملة من الأخيار الأبدال الذين لم يكتب الله تعالى لهم نبيل هذا الشرف الدائم بقوا في الحجاز و لم يتأمل أحد في عدالتهم»^{۱۲}

«امام حسین علیه السلام هنگام حرکت از حجاز، گرچه می‌داند و علم دارد که در عراق به شهادت خواهد رسید، لیکن به حسب ظاهر، برای جنگ نمی‌رود تا متابعت و همراهی پیروانش بر آن‌ها واجب شود، بلکه حضرت برای اجابت دعوت مردم کوفه حرکت می‌کند بنابراین، هر کس که نرفت، مؤاخذه نمی‌شود. آری، آنان که در کربلا یا سرزمین‌های اطراف بودند و می‌توانستند حضرت را یاری کنند ولی کوتاهی کردند، مؤاخذه می‌شوند. اما آنان که در حجاز بودند، واجب نبود که همراه امام علیه السلام راهی شوند تا تخلف آن‌ها موجب فسق باشد و لذا بسیاری از خوبان و نیکان آن عصر، که فیض شهادت نصیبشان نشد، در حجاز ماندند و کسی در عدالت آنان تأمل و تردید نکرد.»

البته در نقل و عقیده مامقانی مناقشاتی صورت گرفته که مورد توجه و اعتنای چندانی



نیستند

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: از محمد حنفیه پرسیدند: چرا در واقعهٔ طف حضور پیدا نکردی؟ پاسخ داد: «این اصحابه عندنا لمکتوبون بأسمائهم و أسما آبائهم»؛^{۱۳} «اسامی شهدای کربلا و نام پدرانشان، از قبل در نزد ما نوشته شده بود.»

نقش محمد حنفیه در قیام مختار

محمد حنفیه، در قیام مختار بن عبیده ثقفی نقش مؤید و پشتیبان داشت. پس از حادثهٔ عاشورا و فاجعهٔ بزرگی که در تاریخ اسلام توسط امویان رخ داد، مختار به انگیزهٔ خونخواهی از قاتلان آن حضرت و پس از قیامی که سلیمان بن صرد خزاعی انجام داد و منجر به شهادت وی و یارانش گردید، آهنگ قیام نمود. وی پس از آزادی از زندان، از مدینه به کوفه رفت و در منزل ابراهیم بن مالک اقامت گزید و در مقام دفاع از اهل بیت علیهم السلام از محمد بن حنفیه الهام می‌گرفت و هدف و آرمان خود را با او در میان می‌گذاشت.

در این زمان، ابراهیم سران کوفه را به خانه‌اش دعوت کرد و خطاب به آنان گفت: ای مردم، این مرد، مختار بن عبیده ثقفی است که هم اکنون از مدینه آمده و انگشتری از گل در نزد او است و می‌گوید که از آن محمد حنفیه است و او دستور بیعت داده، نظر شما چیست و چه می‌گویید؟

مردم وقتی سخن ابراهیم را شنیدند، گفتند: ای ابا اسحاق، آیا ما با یک انگشتری بیعت کنیم؟! این امر کار درست و عاقلانه‌ای است؟! اکنون پنجاه نفر از مشایخ و بزرگان خود را به مدینه اعزام می‌کنیم تا خود با محمد حنفیه ملاقات کنند، اگر نمایندگی مختار از جانب او صحیح بود، پس با رضایت و رغبت کامل با او بیعت می‌کنیم و به خدمتگزاری او تا آخر عمر بر می‌خیزیم و اگر صحت نداشت، تنها با یک انگشتر که نمی‌شود بیعت کرد! مختار گفت: پس این کار را انجام دهید.

آنان پنجاه تن از بزرگان کوفه را به مدینه فرستادند و فرستادگان وقتی به مدینه رسیدند، از محمد حنفیه اجازه حضور خواستند و او اجازه داد. آنان گفتند: ای پسر امیر مؤمنان، مختار نزد ما آمده و ادعا دارد از سوی شما آمده است. همراه او انگشتری است از خاک و گل و اظهار می‌دارد که انگشتری شما است. وی می‌خواهد ما به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام و یاران او قیام کنیم. محمد حنفیه پاسخ داد: من انگشتری ارسال نکردم. او را دوست داریم و ولایت ما بر همگان لازم است، خواه ذمی باشد یا زنجی (زنگبار). مختار خونخواهی حسین علیه السلام و دفاع از حریم اهل بیت را عنوان کرده، پس بر شما واجب و لازم است از او حمایت کنید و همراه او مجاهده نمایید و هم اکنون انگشتر خود را به او و شما هدیه می‌کنم و او را سرپرست شما قرار می‌دهم. او را حمایت و یاری کنید.

در این هنگام، همگی با رضا و رغبت، با گرفتن انگشتر، کلام او را پذیرفتند و همان ساعت به کوفه بازگشتند. وقتی به حضور مختار رسیدند، انگشتر محمد حنفیه را تسلیم او کردند و منادی آنان میان مردم کوفه ندا داد: همگی به بیعت مختار گردن نهید و بدین سان، همگی مطیع و پیرو او شدند.^{۱۴}

و بدین سان نهضت مختار بن عبیده ثقفی در کوفه شکل گرفت و همچون سیلی توفنده علیه قاتلان امام حسین علیه السلام آغاز گردید و به انتقام گرفتن از قاتلان تبهکار و جنایتکار

آن حضرت منجر گردید.

محمد حنفیه و امامت امام حسین و امام سجاد علیهم السلام

برخی دربارهٔ اعتقاد محمد حنفیه به امامت سیدالشهدا و امام سجاد علیهم السلام، شبهه‌ای را مطرح کرده‌اند که اجمال آن چنین است: «وی، به امامت آن دو امام بزرگ، اعتقادی نداشته است.»

این شبهه کاملاً مغرضانه و یا جاهلانه است؛ یعنی به نظر می‌رسد ناشی از جهل به مقام و موقعیت ممتاز محمد حنفیه باشد. مدارک، شواهد و دلایل بسیاری وجود دارد که آن شخصیت گرانمایه، اعتقاد کامل به امامت سیدالشهدا و امام سجاد علیهم السلام داشته و هرگز در این باره کوتاهی نکرده و آن را جزو اعتقادات بنیادی خویش می‌شمرده و خروج از مدار ولایت را خروج از ایمان می‌دانسته است که پیش‌تر به نکته‌ای در این باره اشاره کردیم.

وقتی از علامهٔ حلی پرسیدند: «نظر سرور ما دربارهٔ محمد حنفیه

چیست؟ آیا او به امامت برادرش و امام زین العابدین علیه السلام باور داشت؟ وی پاسخ داد: در اصول امامت ما ثابت شده است که ارکان ایمان، توحید، عدل، نبوت، معاد و امامت است و محمد حنفیه و عبدالله جعفر و مانند آن‌ها بلند مرتبه‌تر از آن‌اند که اعتقاد به خلاف حق داشته باشند و از ایمانی که ثواب همیشگی و رهایی از عذاب بدان وسیله کسب می‌شود، بیرون رفته باشند.»^{۱۰}

دیدگاه شخصیت بزرگواری چون علامهٔ حلی، توفیق جامعی از این مقوله است که

محمد حنفیه، در قیام
مختار بن عیبدهٔ ثقفی نقش
مؤید و پشتیبان داشت. پس از حادثهٔ
عاشورا و فاجعهٔ بزرگی که در تاریخ
اسلام توسط امویان رخ داد، مختار به
انگیزهٔ خونخواهی از قاتلان آن حضرت و
پس از قیامی که سلیمان بن صرد خزاعی
انجام داد و منجر به شهادت وی و یارانش
گردید، آهنگ قیام نمود. وی پس از آزادی
از زندان، از مدینه به کوفه رفت و در منزل
ابراهیم بن مالک اشتر اقامت گزید و در مقام
دفاع از اهل بیت علیهم السلام از محمد بن حنفیه
الهام می‌گرفت و هدف و آرمان خود را
با او در میان می‌گذاشت.

محمد حنفیه، شأنی والاتر از آن داشته که در این مسئله بدیهی و مهم دچار خطای فکری و اعتقادی شده باشد؛ به خصوص آن که وی در خانه علی علیه السلام بوده و بارها از آن حضرت امامت امام حسین و امام سجاد علیهما السلام را شنیده و علاوه این که بر همه اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله آگاهی و اطلاع وافی داشته است.

ناگفته نماند که دیدگاه‌های انحرافی چندی درباره این شخصیت بزرگوار وجود دارد، که همگی مولد و دسیسه‌های تاریخی است و شخصیت وی از آن‌ها میراست.

وفات محمد حنفیه و دفن در بقیع

محمد حنفیه تا سال ۸۱ ق. در قید حیات بوده و ماجراهای غمبار فراوانی را دید و سرانجام در همین سال وفات یافت و در بقیع مدفون گردید. اما مکان دقیق آن در بقیع مشخص نیست.

«حدیثنا زید بن السائب، قال: سألت أبا هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفية: أين دفن أبوك؟ فقال: بالبقيع. قلت: أي سنة؟ قال: سنة إحدى وثمانين في أولها»^{۱۶}

«زید بن سائب گوید: از ابوهاشم عبدالله، فرزند محمد حنفیه پرسیدم: پدرت در کجا مدفون گردید؟ گفت: در بقیع، گفتم: در چه سالی؟ گفت: اوائل سال ۸۱ قمری.»

وی در زمان وفات، ۶۵ سال سن داشت و در زمان خلافت عبدالملک مروان وفات یافت. مسلمانان بر جنازه‌اش نماز گزارده و بدن پاکش را در بقیع دفن کردند.

۶. اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام

اسماعیل از مادری هاشمی و علوی به نام فاطمه، دختر حسین بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام زاده شد. سال ولادت وی، بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۰۵ ق. است و به‌طور دقیق

مشخص نیست. امام صادق علیه السلام در زمان حیات مادر اسماعیل همسر دیگری اختیار نکردند و به همین دلیل اسماعیل حدود بیست و پنج سال، از امام موسی کاظم علیه السلام بزرگتر است:

«أمّهُ فاطمة، بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام ولد فی المدينة المنورة، عام ۱۰۵ الهجرية»^{۱۷}

«مادرش فاطمه، دختر حسین اثرم، فرزند حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. او در سال ۱۰۵ ق. در مدینه منوره به دنیا آمد.»

امام صادق علیه السلام از فاطمه دو فرزند داشت؛ یکی اسماعیل و دیگری عبدالله افطح. اسماعیل، دارای علوم بسیار بود که از محضر نورانی پدر فرا گرفت و به همین دلیل گروهی به باطل گمان بردند که پس از امام صادق علیه السلام، او امام شیعیان است، در حالی که در سر الهی و لوح محفوظ، دوازده امام نام مبارکشان مشخص بوده و وی را با همه عظمت و جایگاه والایی که دارد، در این مقوله راهی نبوده است.

ظهور اسماعیلیه

اسماعیلیه یا باطنیه، از فرق منشعب از شیعه امامیه اند که حدود قرن دوم هجری قمری از امامیه جدا شدند و دارای عقایدی متفاوت از عقاید امامیه هستند. انشعاب این فرقه بر سر امامت اسماعیل بن جعفر علیه السلام بوده، لذا در دوره های بعد، ملل و نحل نویسانی چون حسین بن موسی نوبختی نام «اسماعیلیان» را بر آن ها نهادند.

داده های تاریخی و منابع متعلق به فرقه اسماعیلیه، دارای تشتت، پراکندگی و سردرگمی عجیبی است که نمی توان به آن ها اعتماد کرد. اسماعیلیه را عقیده بر آن است که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام، چون پسرش اسماعیل بزرگترین فرزند آن حضرت است، امامت اختصاصاً به او منتقل شده و او آخرین امام و حجت خدا است! امام صادق علیه السلام پیوسته با عقاید آنان به مخالفت پرداخت و به امامت فرزند گرامی اش، موسی بن جعفر علیه السلام تصریح کرد.

متأسفانه دسیسه های تاریخی سبب شد که برخی از راویان آن دوره، با جعل احادیثی،

نصی جعلی را بر امامت وی از ناحیه امام صادق علیه السلام نقل نمایند؛ از جمله روایان کاذب در این مورد، می توان به جعفر بن منصور الیمن اشاره کرد که بدون ذکر سلسله روایان، احادیث غیر مشهوری را درباره امامت اسماعیل و نص بر وی آورده است.^{۱۸}

جعلی بودن احادیث

در احادیث ساختگی مربوط به وی، اضطراب وجود دارد و از نظر تاریخی مشخص است که هیچگونه اعتمادی بر آنها نیست که به دلایل چندی در این باب می توان اشاره داشت:

۱. امام صادق علیه السلام امامت وی را آشکارا رد کردند و این دلیل بر این است که آن حضرت، او را امام بعد از خود معرفی نکرده اند. در این زمینه می توان به حدیث منقول از فیض بن مختار اشاره کرد.

فیض می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم، دستم را بگیرد و از آتش نجاتم دهد. بعد از شما چه کسی بر ما امام است؟ در این هنگام امام کاظم علیه السلام وارد شده، فرمودند:

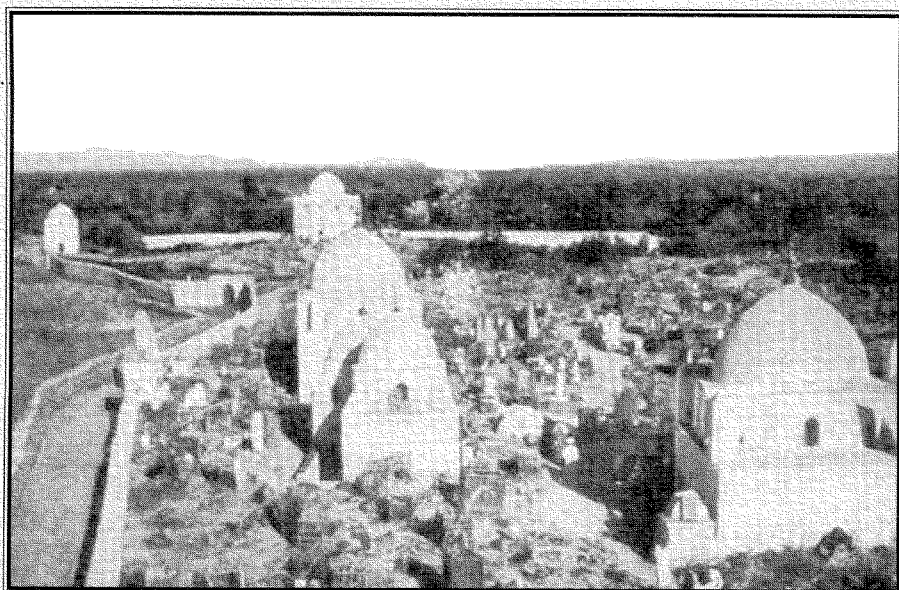
«هَذَا صَاحِبِكُمْ فَتَمَسَّكْ بِهِ»^{۱۹}

۲. در میان روایان، تنها یک روای وجود دارد که به احادیث نامشهور و مجهول استناد کرده و او جعفر بن منصور الیمن است.

۳. علمای امامیه، اتفاق نظر دارند که هیچگونه نصی بر امامت اسماعیل وارد نشده، نه در احادیث امام جعفر صادق علیه السلام و نه در احادیث سایر امامان پیشین و بعد از ایشان.

۴. در سنت الهی و احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره دوازده خلیفه و جانشین ایشان، که به کرات از قول پیامبر خدا نقل گردیده، نام اسماعیل هرگز مورد اشاره نبوده است.

۵. ایشان در زمان حیات پدر بزرگوارشان از دنیا رفته اند. بنابراین، هیچ محملی برای جانشینی ایشان نمی تواند مطرح ساخت؛ زیرا هر امامی وقتی از دنیا می رفت، امامت را به جانشینی خویش، طبق امر الهی در زمان شهادت خویش، به امام بعد از خود منتقل می کرد



که در این صورت، هیچ قول و عقیده‌ای را نمی‌شود درباره‌ی جانشینی وی مطرح نمود.

۶. گروهی به نام «مبارک‌یه» که طرفدار فردی به نام مبارک بن عبدالله بوده‌اند، مدعی شده‌اند که «چون اسماعیل از دنیا رفته و در واقع، امام بعد از امام صادق، ایشان بوده، فرزند وی به نام محمدبن اسماعیل، امامت را از پدر به ارث برده و بنابراین، فرقه‌ی اسماعیلیه مبارک‌یه قائل به امامت محمدبن اسماعیل، به عنوان امام هفتم و آخرین حجت الهی بوده‌اند.»^۲

۷. از جمله مسائلی که درباره‌ی اسماعیل از منابع امامیه بر می‌آید این است که وی با همه‌ی جایگاه والایی که داشته «از خود رفتارهایی بروز می‌داده که شایستگی نداشته و با شأن رفیع و ویژه و آمیخته با رازهای مهم تناسب نداشته؛ یعنی برخی از پرسش‌ها را به درستی نمی‌توانسته پاسخ دهد و از اسرار غیبی اطلاعی نداشته است.»^۳

از مجموع این چند نکته نتیجه می‌گیریم فرقه‌ای که به نام «اسماعیلیه» ظهور یافت، فرقه‌ای است انحرافی که بدون هیچ مأخذ و مدرکی، از پیش خود و به دسیسه‌ی افرادی منحرف به وجود آمد و منشأ انحرافات عقیدتی و رفتاری فراوانی در تاریخ تفکر اسلامی گردید و مانع و سد راه درک بسیاری از حقایق شد.

مرحوم صدوق در کتاب «کمال الدین»، به‌طور قاطع، ورود نصی بر امامت اسماعیل را رد نموده و چنین اظهار نظر می‌کند:

«و إنما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بإمامة إسماعيل ليس لها أصل لأن الخبر بذكر الأئمة الاثنى عشر عليه السلام قد رواه الخاص والعام عن النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام و قد أخرجت ما روى عنهم في ذلك في هذا الكتاب فأما قوله ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإنه يقول ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذ اخترمه في حياتي ليعلم بذلك أنه ليس بإمام بعدى»^{۳۳}

«این ماجرا، حکایتی است که قوم قائل به امامت اسماعیل آن را پرداخته و بیان کرده‌اند. برای آن نقل‌ها هیچ اصلتی نیست؛ زیرا خبر امامت ائمه دوازده گانه، خبری است که عام و خاص آن را نقل کرده‌اند و نام اسماعیل در بین آنها وجود ندارد... اما قول امام صادق علیه السلام که فرمود: هیچ بدایی برای خدا همچون بدای برای فرزندم اسماعیل نبوده است، مُشعر به این است که خدای متعال با مرگ اسماعیل، این نکته را برای شیعیان واضح نموده است که: ای شیعیان، اسماعیل، امام نیست و بعد از من، امامت به اسماعیل نمی‌رسد.»

کارهایی که امام صادق علیه السلام بعد از مرگ اسماعیل انجام داد

امام صادق علیه السلام پس از مرگ اسماعیل، هنگامی که وی را در کفن نهادند، به بسیاری از شیعیان امر فرمودند که بروند کفن را بگشایند و ببینند که اسماعیل وفات یافته و از دنیا رفته، تا برای همه معلوم گردد که اسماعیل حجت خدا نبوده است. بنابراین، امامت به وی منتقل نشده، به دلیل اینکه هر امامی باید نص بر امامت امام بعدی داشته باشد و اموری که حضرت انجام دادند، برای توجه دادن شیعه به این حقیقت بوده که وی امام شیعیان نمی‌باشد.

زراره می‌گوید: «پس از فوت اسماعیل، نزد امام صادق علیه السلام رفتم، وقتی وارد شدم فرزندش حضرت موسی کاظم علیه السلام را در کنارش دیدم و جلوی ایشان جنازه‌ای قرار داشت که روی آن با پارچه‌ای پوشیده بود. در این حال حضرت فرمودند:

زراره! برو و داود رقی، حمران بن اعین و ابویصیر را با خبر کن تا بیایند. در همین حال، مفضل بن عمر نیز وارد شد. من رفتم و نامبردگان را خبر کردم. به تدریج افراد دیگری وارد منزل شدند تا این که به سی نفر رسیدیم. امام علیه السلام خطاب به داود رقی فرمودند: «پارچه

را از صورت ابراهیم کنار بزن. داود پارچه را کنار زد. امام علیه السلام از وی پرسیدند: داود! اسماعیل زنده است یا مرده؟ داود عرض کرد: مولای من! او مرده است. امام از فرد فرد حاضران در مجلس خواست همین کار را انجام دهند و همه آنان نیز پاسخشان این بود که اسماعیل از دنیا رفته است. امام در پایان فرمود: خدایا! گواه باش و دستور دادند که او را غسل دهند و حنوط کنند و در کفن پیچند. سپس امام به مفضل فرمود: کفن را از صورت اسماعیل کنار بزن. او چنین کرد.

حضرت پرسیدند: زنده است یا مرده؟ مفضل گفت: مرده است. حضرت فرمودند: خدایا! گواه باش. پس از این که جنازه را در قبر نهادند. امام دوباره همین سؤال را از همه پرسیدند و همه پاسخ دادند او مرده است. امام فرمود: خدایا! شاهد باش، شما نیز گواه باشید کسانی که دنبال باطل هستند، به زودی شک و شبهه می کنند و می خواهند نور خدا را با دهن هایشان خاموش سازند و به فرزندش موسی، امام هفتم اشاره کرده، فرمودند: «اما خداوند نورش را کامل می کند، اگرچه مشرکان را خوش نیاید.»

وقتی اسماعیل دفن شد، امام از حاضران در تشییع پرسیدند: «مرده ای که غسل و کفن شد و در این قبر به خاک سپرده شده کیست؟ همه گفتند: اسماعیل. امام گفت: خدایا! گواه باش!»^{۳۳}

حضرت این کارها را به این جهت انجام دادند که منحرفان و مدعیان امامت برای اسماعیل، یقین یابند که وی از دنیا رفته و پس از او جریان انحرافی خود و عقاید باطلشان را ترویج نمایند و فسادگری نکنند.

پیروان اسماعیلیه، اسماعیل فرزند

امام جعفر صادق علیه السلام را امام هفتم

می دانند. اینان همزمان با روزگار بنامانیان سر بر آوردند و سده ها با توان و قوت بسیار، به نشر اندیشه های انحرافی خویش پرداختند. امروز از تعدادشان کاسته شده و در ایران بسیار کم شمارند؛ زیرا پس از نابودی قلعه الموت به دست مغولان و نابودی کتب موجود در آن، منابع آن ها از بین رفت، اما اسماعیلیان هندی در هند تلاش های چندی دارند. آن ها هنوز منابعی دارند و بر آن نیز افزوده اند.

وقتی اسماعیل دفن شد، امام از حاضران در تشییع پرسیدند:

«مرده ای که غسل و کفن شد و در این قبر به خاک سپرده شده کیست؟ همه گفتند: اسماعیل. امام گفت: خدایا! گواه باش!»^{۳۳}

حضرت این کارها را به این جهت انجام دادند که منحرفان و مدعیان امامت برای اسماعیل، یقین یابند که وی از دنیا رفته و پس از او جریان انحرافی خود و عقاید باطلشان را ترویج نمایند و فسادگری نکنند.

علاقه شدید امام صادق علیه السلام به اسماعیل

امام صادق علیه السلام به فرزندش اسماعیل به شدت علاقه داشتند و در فراق ایشان گریستند.

«عَبَسَةُ الْعَابِدُ، قَالَ: لَمَّا تُوْفِيَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا دَارُ فِرَاقٍ وَ دَارُ التَّوَّاءِ لَا دَارَ اسْتِوَاءٍ، فِي كَلَامٍ لَهُ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ أَبِي خِرَاشٍ:

فَلَا تَحْسِنَنَّ أَنِّي تَنَاسَيْتُ عَهْدَهُ
وَلَكِنَّ صَبْرِي يَا أُمِيمٌ جَمِيلٌ»^{۲۴}

«عن سبۀ العابد گوید: هنگامی که اسماعیل بن جعفر از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام فرمودند: ای مردم این دنیا خانه جدایی و مفارقت است. خانه بی‌قراری است، نه جایگاه آرامش. سپس به کلامی از ابو خراش استناد فرمودند که گمان مبرید من عهد و دوره وجودش را فراموش کنم، لیکن صبر من ای امیم (فردی از عرب) چه نیکو است.»

در حدیثی دیگر است که چون مرگ اسماعیل فرارسید حضرت بر حاشیه کفن وی چنین نوشتند: «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...»^{۲۵} «اسماعیل گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای واحد و یگانه نیست...».

و نیز دستور دادند که برخی از شیعیان به مکه بروند و به نیابت وی، حج بگذارند و آنان چنین کردند و امام هزینه سفر ایشان را دادند.

ظهور فرقه‌های اسماعیلیه

همانگونه که اشاره شد، متأسفانه در زمان حیات اسماعیل، گروهی ظهور یافتند که معتقد به امامت وی و فرزندش شدند و این داستان مفصّلی دارد و تحقیقات گسترده‌ای را طلب می‌کند و ما در این نوشتار در صدد پرداختن به آن نیستیم، فقط می‌توانیم اشاره کنیم که متأسفانه کم نیستند کسانی که در تاریخ معتقد به امامت وی بوده‌اند.

صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹

حضرت صادق علیه السلام پسری دارند به نام اسماعیل که اسماعیلیه منتسب به او هستند. قهرمانان این جریان در تاریخ اسلام دو گروه‌اند؛ ۱. اسماعیلیه، که به آن‌ها باطنیه هم می‌گویند. ۲. متصوفه که بیشتر در هندوستان و کم و بیش در ایران هستند. این‌ها در یک دوره‌ای حکومت نیز تشکیل دادند که حکومت فاطمیان مصر بود. اسماعیلیان به اصطلاح، شیعه شش امامی هستند ولی به‌طور قطع، اجماع و اتفاق تمامی علمای شیعه دوازده امامی این است که این شش امامی‌ها از هر غیر شیعه‌ای از تشیع دورترند؛ یعنی حتی اهل تسنن که هیچ یک از ائمه شیعه را - آن‌گونه که شیعه اعتقاد دارد - قبول ندارند، به اهل تشیع نزدیک‌ترند از این به اصطلاح شیعه‌های اسماعیلی!^{۳۶}

پیروان اسماعیلیه، اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام را امام هفتم می‌دانند. اینان همزمان با روزگار سامانیان سر بر آوردند و سده‌ها با توان و قوت بسیار، به نشر اندیشه‌های انحرافی خویش پرداختند. امروز از تعدادشان کاسته شده و در ایران بسیار کم شمارند؛ زیرا پس از نابودی قلعه الموت به دست مغولان و نابودی کتب موجود در آن، منابع آن‌ها از بین رفت، اما اسماعیلیان هندی در هند تلاش‌های چندی دارند. آن‌ها هنوز منابعی دارند و بر آن نیز افزوده‌اند.

امام کنونی اسماعیلیان نزاری که در منطقه الموت تمرکز جغرافیایی داشتند، کریم آقاخان نام دارد که در ژنو متولد شده و اکنون در پاریس اقامت دارد و فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد است.^{۳۷}

اسماعیل مدفون در بقیع

اسماعیل با اهل خویش در منطقه عریض مدینه می‌زیست و بالمآل در زمان حیات پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام بر اساس مشیت الهی در سال ۱۴۳ق. درگذشت و در بقیع مدفون گردید.

«فَحْمِلَ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ إِلَى أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ فَجَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَ تَقَدَّمَ سَرِيرَهُ
بَعِيرِ حِذَاءٍ وَ لَا رِذَاءٍ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ دَفْنِهِ مَرَارًا كَثِيرَةً

و كَانَ يَكْشِفُ وَجْهَهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ دُفِنَ بِالْبَيْعِ»^{۲۸}

«و تا مدینه بر دوش حمل گردید و به نزد پدر بزرگوارش آورده شد. پدر بر او بی‌تابی شدید کرده، به سوی تابوتش شتافت و بدون کفش و عبا پیش رفت و قبل از دفن جسدش، چندین بار دستور دادند که تابوتش را بر زمین نهند. حضرت بر صورتش نگاه می‌کردند، تا این‌که بر او نماز گزارده و در بقیع دفنش کردند.»

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، فخرالدین ابو حامد عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۲۰، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق. ص ۳۲۰
۲. ابوالحسن علی بن عبدالله بن سیف مدائنی، اخبار المختار، بی‌تا، بی‌نا، ص ۲۴۰
۳. الحر عاملی، محمد بن الحسن، اثبات الهداة، ترجمه محمد نصر اللهی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵، ص ۲۶۵
۴. الحاج حسین الشاکری، الاعلام من الصحابة و التابعین، ج ۱، ۱۴۱۸ق. ناشر: مؤلف، ص ۹۷
۵. السید مصطفی الموسوی، الروایع المختارة، ۱۳۹۵هـ. مطبوعات النجاح بالقاهرة، ص ۳۱
۶. همان، ص ۳۱
۷. الروایع المختاره، پیشین، ص ۳۳
۸. پیشین، ص ۳۴
۹. قمی، عباس، سفینه البحار، ج ۱، محل نشر، تهران، ۱۳۶۳ق. ص ۳۲۲
۱۰. همان.
۱۱. محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۸، ص ۲۵
۱۲. مامقانی، محمد، تنقیح المقال، ج ۳، طبع النجف، ۱۳۵۲هـ. ش. ص ۱۱۲
۱۳. ابن شهر آشوب، ابن عبدالله محمد بن علی، مناقب، ج ۴، ۱۹۵۶م. مطبعة الحیدریه فی النجف، ص ۵۳
۱۴. سیدبن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، دفتر نشر مؤید اسلام قم، ۱۳۷۸،

ج ۵، ص ۲۷۴

۱۵. سيد مهناين سنان المدني، المسائل المهناييه، مجمع ذخائر اسلامي، ص ۳۸، مسأله شماره ۳۳
۱۶. ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع، الطبقات الكبرى، ج ۵، مكتبة الخانجي بالقاهرة، بي تا، ص ۱۱۶
۱۷. احمد بن علي بن الحسين بن علي بن مهنا، عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، چاپ ستار، ۱۳۸۳، ص ۲۳۳
۱۸. ر.ك: ميشم تارم، تاريخ وعقايد اسماعيليه، مركز كرمان شناسي، ۱۳۸۱، از صفحه ۴۰ به بعد.
۱۹. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۸، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۹۸۷ق. ص ۱۴
۲۰. سعد بن عبدالله اشعري قمي، شيخ الطائفه، بصائر الدرجات، ۱۲۸۵ق. بي تا، ص ۲۸۵
۲۱. صدوق، ابن بابويه قمي، كمال الدين، مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۳۶۳ش. صص ۶۸ و ۶۹
۲۲. صدوق، ابن بابويه القمي، پيشين، ص ۶۹
۲۳. ابن شهر آشوب، ابي عبدالله محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، ۱۹۵۶ق. مطبعة الحيدريه في النجف، ص ۲۲۹
۲۴. همان، ص ۲۲۹
۲۵. همان، ص ۲۳۰
۲۶. مطهري، مرتضي، مجموعه آثار شهيد مطهري، آشنائي باقرآن، مركز نشر آثار، ج ۲۶، ص ۳۸
۲۷. راوندي، مرتضي، تاريخ اجتماعي ايران، نشر كسري، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶
۲۸. طبرسي افضل بن الحسن، اعلام الوري باعلام الهدى، مؤسسة اهل البيت، ۱۴۱۷ق.، ص ۲۸۴